

دلچک‌ها!

از «تامی رابینسون» تا
سلطنت طلبان

فواد عبدالمهدی

روز شنبه گذشته در لندن، تجمعی با فراخوان «تامی رابینسون» یکی از دلچک‌های نژادپرست و بنیان‌گذار «لیگ دفاع انگلیس» که در ضدیت با تمدن، رفاه، مهاجران و آدم بی‌سرنیاه تاسیس شده است، برگزار شد و صحنه کاملی از عقیم ماندن پارلمانتاریسم و دموکراسی بورژوازی در انگلستان را دوباره به نمایش گذاشت. تعدادی از سلطنت طلبان مفلوک هم با علم و کتل «شیر و خورشید» در دفاع از مباران و ادامه جنگ با ایران در این تجمع فاشیستی و تهوع‌آور حضور به هم رساندند.

۱- دلچک اول: مسئله بورژوازی در انگلستان، فقط بحران مشروعیت احزاب اصلی آن (حزب «لیبر» و حزب محافظه‌کار) نیست که گویا منجر به «صعود» سیاسی دلچکی چون «تامی رابینسون» بر شانه‌های آنها شده است. مشکل در گندیدگی و توخالی بودن سرشت دموکراسی غربی است؛ سرشتی که سه دهه در پشت میلیتاریسم، جنگ و تخریب خاورمیانه از یک سو قائم شده بود و از سوی دیگر، با تحمیل ریاضت اقتصادی کمرشکن و تعرض به سطح رفاه و امنیت شهروندان در انگلستان، عجین شده است.

از ایزو، شکست دموکراسی غربی در «کیس» خاورمیانه، بویژه در مورد مسئله فلسطین و به موازات آن، حمله به سطح رفاه و استانداردهای زندگی طبقه کارگر در جوامع غربی، دو فاکتور اساسی است که از دید شهروندان، تنگناها و بن‌بست‌های هویتی بورژوازی در جهان غرب را آشکار کرده است. پارلمان و ساختار سیاسی در بریتانیا، مدت‌هاست که فاقد جناح «راست» و «چپ» است. حزب «لیبر» و حزب محافظه‌کار، بیش از دو دهه است که شبیه به «تامی رابینسون» و «نایجل فاراژ» شده‌اند و تعرض به حقوق شهروندان با چماق راست افراطی را بر پیشانی‌شان خالکوبی کرده‌اند. بیش از دو دهه است که گندیدگی دموکراسی بورژوازی، خود را پشت جنگ با دشمن خارجی و مهاجرستیزی، پنهان کرده است. ... صفحه ۲

- کارگران جهان متحد شوید! -

صف دوستان و دشمنان مردم

اطلاعیه حزب حکمتیست (خط رسمی)

شنبه گذشته تظاهرات سراسری علیه اسرائیل و اخراج اجباری مردم فلسطین که به «روز نکبت» معروف است، در لندن برگزار شد. مردم از بخش‌های مختلف، با پرچم‌ها و بزهای خود علیه جنایات اسرائیل و ادامه کشتار توسط نیروهای نظامی و شهرک‌نشینان، به صفوف این تظاهرات پیوستند.

دولت استارم، البته طبق معمول تلاش کرد تا از هر اقدامی علیه اسرائیل جلوگیری کند، ولی امسال بهانه دیگری نیز در دست داشت. پیش‌تر رئیس پلیس با شکوه از مشکل «برقراری نظم» توسط پلیس لندن و جلوگیری از برخورد این تظاهرات با تظاهرات دیگری که راست افراطی در همین روز فراخوانده بود، از صدور مجوز به تظاهرات طفره میرفت. ... صفحه ۲

جامعه ایران به چلبی دیگری نیاز ندارد!

(درحاشیه سقوط آزاد حزب حمید تقوایی!)

فارس محمود

آمریکا و اسرائیل جنگ علیه ایران را آغاز کردند، با این حال واضح است که نخستین قربانی این جنگ، از نظر سیاسی، حزب کمونیست کارگری ایران به رهبری حمید تقوایی است. برای هر کس که مواضع این حزب را دیده باشد، این امر قطعاً تعجب‌آور نیست، زیرا از سال ۲۰۰۴ و پس از تحمیل انشعاب بر حزب، می‌توان این حقیقت را شفاف و روشن مشاهده کرد که روزبه‌روز، حزب به رهبری تقوایی از کمونیسم فاصله گرفته و امروز هیچ پیوندی با منصور حکمت، با کمونیسم کارگری، با کمونیسم و با کارگر ندارد. جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران نشان می‌دهد که این جریان تا چه حد نه تنها از کمونیسم، بلکه از ابتدایی‌ترین احساس انسانی نیز تهی شده است. مواضع این جریان حتی در سطح موضع افراد عادی و اما متمدن نیز نیست، بلکه به صورت جریانی ظاهر شده که ساده‌ترین عواطف و احساسات انسانی جهانی را لگدمال میکند؛ احساساتی که در اشکال مختلف، در تظاهرات بیش از ۸ میلیون شهروند آمریکایی در یک روز و در شهرها و ایالت‌های مختلف خود آمریکا علیه این جنگ، و نیز در اعتراضات و تظاهرات میلیونی در نقاط مختلف جهان علیه این کشتار ضد انسانی دیده‌ایم. در این نوشته، میکوشم جنبه‌های مختلف موضع غیرکمونیستی این حزب و توجیحات آن را روشن کنم. با این حال، می‌خواهم ابتدا متذکر شوم که دلیل نوشتن این مقاله نه جایگاه سیاسی این جریان و رهبری آن، و نه به ویژه حمید تقوایی، برمی‌گردد؛ دلیل نه حضور یا شهرت این جریان در کشورهای عربی‌زبان یا نزد خوانندگان عرب زبان، و نه از جایگاه نظری، فکری یا سیاسی آنها است؛ زیرا این حزب در کل نظام فکری خود، جریانی بسیار سست و متزلزل است. بلکه هدف من از نوشتن آن، تنها روشن‌تر کردن نقد، خط و افق خودمان از یک سو، و دفاع از کمونیسم کارگری و خط و متد منصور حکمت از سوی دیگر است.

توجیحات جنگ از دیدگاه تقوایی و رفقاییش!

در بیانیه حزب کمونیست کارگری ایران درباره جنگ، «به مناسبت حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به مراکز جمهوری اسلامی» که در ۲۸ فوریه منتشر شده، چنین آغاز می‌شود: ... صفحه ۲

آزادی برابری حکومت کارگری

با این حال، میزان فشار موجود در این کشور علیه اسرائیل به حدی بود که علیرغم تمام تلاش های دولت و پلیس، آنها نتوانستند مانع برگزاری تظاهرات به مناسبت «روز نکبت» شوند.

در طی روز، در حالیکه تظاهرات علیه اسرائیل مملو از پلاکاردها و بنهایی در اعتراض به نابرابری، آپارتاید، نسل کشی و در دفاع از به رسمیت شناختن حقوق مردم فلسطین بود، شرکت کنندگان در تظاهرات راست افراطی با پرچم های انگلیس و بریتانیا، خواهان تفرقه، تبعیض و اولویت نژادی میان شهروندان بودند. سپس با پیوستن تظاهرات ضد راسیسم به تظاهرات علیه اسرائیل، فاصله صفوف این دو تظاهرات نه تنها در مسیر و موقعیت جغرافیایی آنها در شهر لندن، بلکه در پیامی بود که حمل می کردند: در یکی، محور اصلی انسان دوستی، همبستگی و اتحاد علیه جداسازی و جنایت بود، و در دیگری تاکید بر هویت های ساختگی ملی، نژادی و تبعیض عمومی حاکم بود.

این بار تظاهرات راست افراطی همراستب نحیف تر از تظاهرات سال گذشته آنان بود، تظاهراتی که علاوه بر نژاد پرستان شناخته شده این کشور، ایلان ماسک نیز در آن سخنرانی کرده بود. در این میان، تعدادی با پرچم های شیر و خورشید، پوسترهای رضا پهلوی و پرچم اسرائیل حضور داشتند. در حالی که سخنان راست افراطی به «لزوم جلوگیری از حضور خارجیان» و «جداسازی» می پرداختند، فاشیست های ایرانی نیز پرچم های خود را تکان می دادند! هر چه این جریان در میان ایرانیان خارج از کشور بی اعتبارتر و منزوی تر می شود، بیشتر به بستر واقعی خود، یعنی به هم پیمانی با نیروهای راسیست و فاشیست این کشور، نزدیک تر میشود.

در حالیکه ادعاهای «همه پرسی»، «حق مردم» و دیگر وعده ها و شعارهای این جریان همگی رنگ باخته اند، حضور بی در پی فاشیست های آریایی در میان راست افراطی در اروپا تنها نشانگر عمق بی افقی کنونی این جریان و سرخوردگی آنان از ناکام ماندن از تاجگذاری «رهبر» شان است.

اما حضور اخیر این جنگ طلبان، رژه رفتن و افراشتن لوگوهای ساواک در کشورهای غربی، اعلام رسمی قبول این موقعیت غیر اجتماعی آنها است. این اعلام موجودیت علنی نیرویی باند سیاهی است. نیرویی علیه نه تنها مبارزات آزادیخواهانه مردم در ایران و در خارج کشور، بلکه در ضدیت با مناسبات و قوانین شهروندی در جوامعی که بسیاری از ایرانیان نیز در آن زندگی می کنند.

امروز ما در تشکیلات خارج حزب علاوه بر همراهی خود با نیروهای مترقی و ضد راسیسم و خارجی ستیزی، همه ایرانیان آزادیخواه را به مقابله با فاشیست ها و راسیست های خارجی ستیز فرا می خوانیم تا با همبستگی وسیع و گسترده، مانع آلوده کردن فضای سیاسی و اجتماعی توسط فاشیست های آریایی شویم.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۸ مه ۲۰۲۶

دولت مهم ترین ابزار طبقه حاکمه برای تحت انقیاد نگاهداشتن توده های تحت استثمار است. دولت قوه قهریه سازمان یافته طبقه حاکمه است. دولت ابزار اعمال حاکمیت طبقاتی است.

طبقه کارگر در بریتانیا قادر نیست که افسار این «لمپن پرولتاریا» به رهبری راست افراطی را بکشد و از میدان به در کند.

۲- دلچک دوم؛ سلطنت طلبان اند. مغزخودی هایی که تا دیروز در فکر «پس گرفتن ایران» با هب افکن های آمریکا - اسرائیل بودند و امروز که پیشانی شان به سنگ خورده است، خیال می کنند با قدکشیدن زیر پرچم فاشیسم، عربده های مهاجرستیزی و هر آنچه بویی از مدنیت و شهرنشینی نبرده است، به منزلت سیاسی می رسند. وظیفه این دلچک ها چیزی جز تولید کینه و نفرت جهانیان از مردم ایران نیست؛ این ها در رکاب «علیحسرت» شان، نمایندگان بخش انگلی و گذشته پرست و عقب مانده در اپوزیسیون راست ایران اند؛ جماعتی که به رهبری رضا پهلوی، چشم امید به تخریب جامعه ایران توسط ترامپ و نتانیاهو دوخته بودند و باختند؛ اینها «فعالین سیاسی» نیستند؛ کارمندان وزارت خارجه آمریکا - اسرائیل اند. پرچم شان، شعارها و نمادهایی که به دوش می کشند با شعارها و نمادهای فاشیسم و نژادپرستی، با تحرکات ضد مردمی و با جریانات باند سیاهی و هولیگان هایی از جنس «تامی رابینسون»، یکی است. تحرک این ها را باید خنثی کرد؛ دست دشمنان مردم ایران در اپوزیسیون راست، دست «علیحسرت» و اوباش او را از اعتراضات مردمی در ایران باید کوتاه کرد. صف جنبش های مردمی، صف دوستان مردم ایران و فلسطین از صف دلچک های نژادپرست، باند سیاهی و پهلوی چی جداست.

تحرک اخیر باند «تامی رابینسون» در لندن با حضور «فعال» سلطنت طلبان در آن بار دیگر نشان داد که تکاپوی این رگه ی سیاه جنگ طلب، نژادپرست و گذشته پرست در سیاست، تف سربالایی بود که مانند بقیه موارد مشابه بر سیمای خودشان فرود آمد.

دلچک ها...

بنابراین، نمایش دلچک هایی چون «رابینسون»، ماحصل یکدست شدن کامل ساختار سیاسی حاکمیت بورژوازی در «بالا» و تک قطبی شدن احزاب اصلی آن در سیاست است. این نمایش راست افراطی مدت ها است در اشکال رسمی آن و از جانب احزاب اصلی نمایندگی می شود و اکنون از پارلمان و دولت و قوه قضاییه به خیابانها سرازیر شده است. درست مانند دوره عروج فاشیسم در اروپا، در غیاب کمونیسم ابعاد مخرب سقوط دموکراسی پارلمانی، می تواند جامعه را به عقبگردی قرون وسطایی بکشاند. رسانه های اصلی بورژوازی در انگلستان تلاش زیادی می کنند تا شهروندان را از «عروج» این دلچک های فاشیست و نژادپرست بترسانند و مشروعیت بر باد رفته دموکراسی پارلمانی را رفو کنند؛ اما مردم متمدن و افکار عمومی آزادی خواه در انگلستان حاضر نیستند تا طوق «بریتانیایی بی مخ و عقب مانده» را به گردن کنند؛ تظاهرات گسترده روز شنبه در دفاع از مردم فلسطین و علیه جنگ، پاسخ محکمی به ساختار سیاسی حاکمیت و تجمع باند «تامی رابینسون» بود؛ نیم میلیون انسان متمدن در همان روز شنبه، نه فقط علیه نژادپرستی در لندن به میدان آمدند که بار دیگر بر ضد سیاست نسلکشی دولت اسرائیل، حمایت هیئت حاکمه انگلستان از این نسلکشی، خاتمه دادن به جنگ و لشکرکشی نظامی در خاورمیانه و برای یک زندگی عاری از جنگ، فقر، بیکاری، تبعیض و ناامنی اقتصادی اعلام حضور کردند. این آن جدال واقعی است که سرنوشت تحولات آتی در انگلستان را رقم خواهد زد. بریتانیا، همچون همه جوامع غربی، به چپ، سوسیالیسم و کمونیسم طبقه کارگر نیازمند است. چپ و کمونیسمی که با اعتماد علیه قوانین کور سرمایه و علیه نیروهای سیاسی و طبقاتی آن عمل می کند. هیچ نیرویی به اندازه

«در نتیجه پافشاری خامنه‌ای و جمهوری اسلامی بر سیاست‌های تروریستی خود در منطقه، سیاست غنی‌سازی هسته‌ای، سیاست تسلیحاتی و جنگ، نیروهای نظامی آمریکا و اسرائیل حمله نظامی گسترده‌ای به جمهوری اسلامی ترتیب دادند.» و بیانیه چنین ادامه می‌دهد که «سیاست‌های جمهوری اسلامی علت این وضعیت است.»

به راحتی می‌توان این تصویرسازی و بزرگ‌مایی فرصت‌طلبانه از ضربات وارد شده را فهمید که به گونه‌ای وانمود می‌کند که این ضربات متوجه «مراکز سرکوبگر نظام» است و آن را به دروغ منحصر به آن «مراکز» می‌کند، نه به جامعه ایران، تا مشروعیتی سیاسی به این حمله ببخشد. یعنی مسئولیت این جنگ را منحصراً متوجه جمهوری اسلامی می‌کند؛ در حالی که از جمله اولین اهداف، مدرسه دخترانه‌ای بود که نزدیک به ۱۷۰ دختر بچه که برای درس و یادگیری آمده بودند، قربانی آن شدند!! این تصویرسازی به منظور قالب‌بندی ذهن‌ها در چارچوب معادله تقابل (آمریکا-اسرائیل و نظام) است، نه حمله‌ای به جامعه، بلکه حمله‌ای با اهداف بزرگ جهانی.

آیا این همان چیزی است که تقوایی از توجیهات واقعی این جنگ فهمیده است؟! اگر به یک روزنامه‌نگار درجه چهار در کم‌توسعه‌یافته‌ترین کشورها مراجعه کنید و درباره این جنگ از او پرسید، به سادگی و حتی با کلماتی عامیانه و گاهی دقیق و گاهی نادقیق پاسخ خواهد داد که این یک تقابل غیرمحلی، یک تقابل جهانی، میان نیروهای جهانی است که بر سر سلطه و نفوذ با یکدیگر رقابت می‌کنند. و به نقش چین و روسیه و تقابل قطب‌های جهانی، به ویژه آمریکا-چین، و افول موقعیت آمریکای گرفتار بحران اقتصادی و اژدهای صعودکننده چین و ... اشاره خواهد کرد. این نیازی به مارکسیسم، تحلیل مارکسیستی یا درک ماتریالیستی از تاریخ ندارد...! تنها نیاز به یک نگاه عینی و عمومی به جهان معاصر و شرایط آن دارد، نه بیشتر!

اما سوالی که روی میز تقوایی و رفقاییش قرار می‌گیرد این است که: اگر مسئله، نظام جمهوری اسلامی است، چرا جهان شاهد تمام این کشمکش‌های خونین و غیرخونین، نظامی و اقتصادی، و همه این تغییرات است؟ برای ما توضیح دهید که در اوکراین چه می‌گذرد، چرا ترامپ تهدید به اشغال گرینلند دانه‌ارک می‌کند، چرا آمریکا تعرفه‌های گمرکی و تجاری را اینچنین بر بسیاری از کشورهای جهان اعمال می‌کند؟ چرا رئیس‌جمهور ونزوئلا، مادورو، سرنگون و دستگیر شد و چرا ترامپ از هم‌اکنون تهدید می‌کند که پس از ایران، «نوبت به کوبا می‌رسد»؟! آیا هیچ پیوندی این مسائل را به هم متصل می‌کند؟! آیا باتری مارکسیستی او تا این حد تخلیه شده که قادر به دیدن آنچه در جهان می‌گذرد نیست و قادر به تفسیر آن نیست، چه رسد به تغییر آن؟! همانطور که همیشه می‌گوییم، مسئله ندانستن یا بی‌اطلاعی نیست، بلکه سیاسی است. به راز این «ناتوانی» او خواهیم پرداخت.

همانطور که در ادبیات ما، چه به عنوان حزب و چه به عنوان جنبش کمونیسم کارگری، تأکید شده است، آنچه ترامپ انجام می‌دهد «دیوانگی» نیست! این پاسخی است از سوی یک جناح از بورژوازی آمریکا به این پرسش: «از آنجا که جایگاه آمریکا در حال افول شدید و سریع است و موقعیت پیشین آن به عنوان رهبر و قلدر جهان به طرز شگفت‌آوری رو به زوال است و عصر جهان تک‌قطبی به سر آمده و چین به عنوان قطب عظیمی ظهور کرده است، چاره‌ای جز بازتقسیم جهان از نو نیست. برای دفاع از آن جایگاه پیشین و تداوم عمر آن تا دورترین زمان ممکن چه باید کرد؟! حرکت ترامپ از اینجا برای پاسخ به این سؤال آغاز می‌شود، نه از «خامنه‌ای»، «نظام او»، «عدم دموکراسی»، «وحشیگری نظام»، «عدم بیش از ۳۰ هزار معتزض» پس از جنگ ۱۲ روزه اسرائیل، و نه به خاطر «چشم‌های مردم ایران»!

در مورد توجیهات جنگ، یکی از کادرهای رهبری آن‌ها به مخالفان جنگ می‌گوید: «مشکل شما با کنار گذاشتن غنی‌سازی و حمایت نکردن از نیروهای نیابتی یا تنگ کردن عرصه بر تسلیحات بالستیک چیست؟ این‌ها شرایط پایان جنگ هستند و بدون تردید خواست توده‌های ایران هستند» (!!!). بدین ترتیب، کادر مذکور نشان می‌دهد که سیاست حزبشان با خواست‌های توده‌های ایران مطابقت دارد!

هدف اصلی این جنگ تحمیل این شرایط نیست؛ این‌ها مسائل فرعی هستند نه اساسی؛ توجیهاتی مشابه دستگیری «مادورو» (مدیریت شبکه‌های مواد مخدر) و همان توجیهات جنگ آنها در خلیج فارس یعنی «در اختیار داشتن سلاح‌های کشتار جمعی توسط عراق» و موارد دیگر دارند. هدف اصلی جنگ، از نظر آمریکا، جدا کردن ایران از چین و بریکس است، به ویژه اینکه ایران تأمین‌کننده اصلی انرژی و نفت چین است؛ یعنی تنگ کردن حلقه محاصره بر چین و نابودی صنعت آن که جهان را تسخیر کرده است. این اصل قضیه است. اینها خواست توده‌های ایران نیست. خواست توده‌های ایران «زن، زندگی، آزادی» است! جامعه‌های بدون فقر، گرسنگی، نیازمندی، سلب آزادی‌ها و حقوق فردی، مدنی، سیاسی و غیره. مسلم است که توده‌ها در هر نقطه‌ای از جهان مخالف جنگ‌ها، سلاح‌ها، کشتار و... هستند، با این حال این «پروپاگاندا جنگی» یعنی پیوند و انطباق خواست آمریکا با خواست توده‌های ایران، ساختگی، غیرواقعی و نادرست است و هدفی کاملاً فرصت‌طلبانه دارد. این همان پیوند «خواست توده‌های ایران» با «خواست آمریکا و اسرائیل و جنگ آنها» توسط حمید تقوایی است، نه چیز دیگر!

اما در مورد تلاش ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای، می‌خواهم یادآوری کنم:

چه کسی به آمریکا، کشوری انباشته از سلاح هسته‌ای و تنها کشوری که از آن علیه غیرنظامیان در هیروشیما و ناگازاکی استفاده کرده، یا به اسرائیل هسته‌ای چندین دهه، این حق را داده که تصمیم بگیرد چه کسی حق داشتن سلاح هسته‌ای را دارد یا نه؟! از کجا چنین اختیار و حقی پیدا کرده‌اند؟ چه کسی آنها را به عنوان قلدر بر کشورها، چه سرکوبگر و چه غیرسرکوبگر، منصوب کرده است؟ چرا بسیاری از همسایگان ایران از این «حق» برخوردارند؟! چرا پاکستان و هند، از همسایگان ایران، سلاح هسته‌ای دارند و عربستان بدون هیچ مخالفتی به دنبال آن است، اما ایران از آن محروم است؟! این دو معیاره بودن چه معنایی دارد؟ و کسی چگونه آن را تفسیر می‌کند؟!!

از سوی دیگر، نظام جمهوری اسلامی، نظام یک طبقه مشخص، یعنی طبقه بورژوازی است. و از زاویه منافع و آرزوهای این طبقه و دفاع از آنها، این نظام مسئله را اینگونه می‌بیند: من میان هیولاهای محاصره شده‌ام، پس باید به سلاح هسته‌ای مجهز شوم تا منافع طبقه خود را در برابر بورژوازی‌های دیگر، هیولاهای دیگر و خطر آنها یعنی بورژوازی پاکستان، هند، اسرائیل و فردا شاید عربستان، حفظ کنم. این منطق سرمایه و جهان سرمایه است و نظام جمهوری اسلامی نسبت به این وضعیت استثنایی ندارد! و هر «کشوری» اگر امکانش را داشت، چنین می‌کرد! بنابراین، بر اساس ایده «حقوق»، ایران در آنچه همسایگانش انجام می‌دهند، استثنا نیست! مطالبه خلع سلاح هسته‌ای ایران مستلزم آن است که همه سلاح‌های خود را خلع کنند و برنامه‌های هسته‌ای خود را پایان دهند. کشوری مثل اسرائیل حتی خود را تابع موافقتنامه‌های مربوط به سلاح هسته‌ای نکرده است.

برعکس، به نظر من، کنار گذاشتن سلاح‌های بالستیک توسط ایران، آن را طعمه آسانی برای اسرائیل یا آمریکا می‌کند، همانطور که در لیبی دیدیم. زیرا کنار گذاشتن برنامه هسته‌ای توسط قذافی و تسلیم کامل به آمریکا، او را از طعمه‌های برای تعدی آمریکا و غرب مصون نداشت، و هر کسی می‌تواند وضعیت لیبی را پس از آن اقدام قذافی ببیند: پایان نظام قذافی و جنگ داخلی مداوم برای سالیان متمادی. کره شمالی بهترین نمونه آن است؛ تا زمانی که خود را به سلاح هسته‌ای مسلح کرده است، می‌بینیم که ترامپ با رئیسش اظهار لطف می‌کند؛ زیرا هیچ کس به راحتی نمی‌تواند به آن دست درازی کند، و هر چقدر دیگران گستاخی کنند، می‌دانند که کار زیادی نمی‌توانند بکنند، چون کشوری هسته‌ای است!

از سوی دیگر، با توجه به اینکه حمید و حزبش دهه هاست که شعار انقلاب سر می‌دهند، اگر روزی در ایران کارگران و کمونیست‌ها قدرت شورایی خود را برپا کنند و شوراها به این قناعت برسند که قدرت کارگران و زحمتکششان در خطر است، دشمنان و همسایگانی که از هر سو به سلاح هسته‌ای مسلح‌اند به آن و قدرت آن طمع دارند، و آنها قادر نیستند جنبش کارگری جهانی و توده‌های متمدن جهان را وادار به دخالت و مهار تعدی‌های بورژوازی جهانی و جلوگیری از مداخلات آن کنند، آن وقت چه خواهند کرد؟ چاره‌ای جز تسلیح هسته‌ای هم برای بازدارندگی در برابر دشمنانشان ندارند؟! آیا به سلاح هسته‌ای پناه می‌برند یا می‌گذارند بورژوازی قدرت توده‌های کارگری، زحمتکش و جویای آزادی و برابری را نابود کند؟! حمید تقوایی و حزبش چه می‌گویند؟!!

سناریوی ذهنی... توهم «انقلاب» از طریق جنگ!

در بیانیه یادشده، حزب حمید تقوایی چنین می‌بیند که وقوع و شعله‌ور شدن جنگ علیه ایران منجر به «آغاز اوضاعی می‌شود که در ایران به طور چشمگیری تحول می‌یابد، و صرف نظر از اهداف دولت‌های آمریکا و اسرائیل، این ضربات جمهوری اسلامی را در وضعیتی متزلزل قرار می‌دهد و می‌تواند شرایطی برای حمله توده‌ها به دولت فراهم آورد. و سرنگونی نظام، کار توده‌های انقلابی است» پس از گذشت بیش از یک ماه و نیم از این جنگ، عملاً و بدون اینکه کسی نیاز به گفتن چیزی داشته باشد، مشخص شده است که این تحلیل چقدر ساده‌لوحانه است.

قبل از این و آن، با گفتن «صرف نظر از اهداف دولت‌های آمریکا و اسرائیل»، چرا بیانیه خطرات و مصائب آمریکا و اسرائیل برای جهان را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد؟ چه تعداد حرام خون دیگر نیاز است تا تقوایی و رفقاییش به فاجعه‌بار بودن آن «اهداف» برای تمام جهان پی ببرند؟ واضح است که آنها فقط و فقط نظام جمهوری اسلامی را می‌بینند!

صاحبان این بیانیه به ما بگویند، در کدام تاریخ این روایت و این موضع صحیح بوده است؟! به ویژه جنگی و هجومی که نهایت درندگی را دارد، که در آن اعمال قتل، ویرانی، انفجارها و صدها حمله هوایی، موشک و بمب روزانه بر رجمانه نشانه گرفته می‌شود، تا جایی که ترامپ به «محو تمدن ایران» تهدید می‌کند. پس چه فرصتی را می‌توان از اوضاع جنگ برای «توسعه اعتراض و سازماندهی اعتراض» استفاده کرد؟! این گفته قدیمی منصور حکمت است که با هر موشک جدیدی که بر جامعه ایران فرود می‌آید، انقلاب گام‌های بزرگی به عقب رانده می‌شود. و با هر بمب و انفجاری، عمر جمهوری اسلامی طولانی‌تر می‌شود. زیرا به سادگی صفوف خود را بیشتر متحد می‌کند و در برابر خطر جناح‌های مختلف اختلافات خود را کنار می‌گذارند و متحد می‌شوند، دست نظام در سرکوب باز می‌شود، صف «ملی» و قومی در برابر دشمن خارجی تقویت می‌گردد! و... الخ!

برای اثبات موضع خود، این استدلال را می‌آورند: «مگر انقلاب بلشویکی در اوضاع جنگ به وجود نیامد؟! چگونه می‌توان جنگی را که در مرزهایی در هزاران مایلی دورتر از شهرهای مسکو و سنت پترزبورگ رخ داد، با وضعیتی مقایسه کرد که آسمان ایران با صدها حمله هوایی روزانه و همپاران وحشتناک با هزاران موشک روزانه در قلب شهرهای ایران مورد تعرض قرار گرفته است؟!»

و بیانیته یادشده می‌افزاید: «دانشجویان، معلمان، کارگران مراکز تولیدی و خدماتی، و کارمندان ادارات می‌توانند دست به اعتصاب سیاسی بزنند و خود را آماده کنند تا با تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها توسط نظام، ضربات بیشتری به دولت وارد کنند» یا سخن از «احتمال از کنترل خارج شدن اوضاع در نتیجه حملات نظامی، و در اسرع وقت» آنجا که «نظام کنترل خود را بر جامعه از دست می‌دهد و توان سرکوبگریش به شدت کاهش می‌یابد» و به همین دلیل، «باید برای این شرایط آماده شد تا فرصت حمله به دولت و شکل‌دهی به اعتراضات توده‌ای گسترده و قدرتمند غنیمت شمرده شود!!»

این سناریوهای ذهنی را از کجا می‌آورند؟! استفاده از تعطیلی مدارس در اثر جنگ برای سازماندهی اعتصاب سیاسی؟! «اعتصاب سیاسی» در هنگام جنگ‌ها، چه رسد به جنگی به این درجه از وحشیگری؟!!

در چنین روزهایی، انسان به طور غریزی برای حفظ جان خود و جان و وجود عزیزانش تلاش می‌کند؛ تمام فکر خود را مشغول حفظ خود و اعضای خانواده‌اش از خطرات می‌کند. هیچ کس به فکر سازماندهی انقلاب و غیر آن نیست. هر انسانی به این فکر می‌کند که چگونه از خطرات دوری کند، چگونه لقمه نانی یا کمی آب برای رفع گرسنگی و تشنگی خود بیابد.

یعنی «بقا و حفظ نفس» تبدیل به قطب‌نما و اولویت می‌شود. این مکانیسم واقعی زندگی است. مسئله «انقلاب» در اینجا، در بدترین و نامربوط‌ترین شکل خود با هیچ انقلاب واقعی و حقیقی، همان چیزی است که ذهن تقوایی و حزبی را مشغول کرده است. این «انقلاب» افرادی است که هیچ ارتباط واقعی با جامعه، با واقعیت و مبارزه توده‌های آن ندارند، چه رسد به انجام انقلاب. این منطق افرادی است که با جامعه و سازوکارها و روانشناسی جامعه در چنین شرایطی بیگانه‌اند. آنچه آنها از آن سخن می‌گویند انقلاب نیست، کاریکاتور است!

علاوه بر این، نظامی که در خشم و نفرت توده‌ها غرق شده است، خطر چنین شرایطی را به خوبی درک می‌کند. از همان روز اول به صراحت و به زبان مقامات امنیتی و نظامی خود، به معترضان و تظاهرکنندگان پیشاپیش هشدار داده است که با هر معترضی به عنوان «جاسوس»، «عامل» و «همراه با آمریکا و اسرائیل» در جنگشان علیه کشور برخورد خواهد شد. در چنین شرایطی، دست جلادان نظام برای دستگیری، زندان و کشتار باز می‌شود. مگر ندیدیم که دستگاه‌های سرکوبگر نظام در طول جنگ ۱۲ روزه اسرائیل چند ماه پیش چه کردند؟! تاکتیک تقوایی و رفقایش دقیقاً به خطر انداختن جان معترضان، ناراضیان و فعالان جنبش‌های اعتراضی است. این زشت‌ترین درجه بی‌مسئولیتی سیاسی است. حزبی که به این شیوه رفتار می‌کند، به روشن‌ترین شکل نشان می‌دهد که اساساً فاقد شایستگی سیاسی است.

چرا این موضع، نه آن یکی؟!!

موضع حمید تقوایی در قبال جنگ به شرح زیر است: «ما جنگ آمریکا-اسرائیل علیه «نظام جمهوری اسلامی» را محکوم نمی‌کنیم، بلکه هر گونه به خطر انداختن جان و مال توده‌ها را محکوم می‌کنیم». و برای دفاع از درستی موضع حمید و رفقایش، چاره‌ای جز به میان کشیدن تحلیل‌های منصور حکمت از طریق مقایسه آنچه در باره افغانستان گفته با موضوع جنگ جاری ندارند، آنجا که ما را نوید می‌دهند: «مگر این موضع و برخورد منصور حکمت با جنگ آمریکا علیه طالبان و افغانستان نبود؟! ما چیز جدیدی نیاورده‌ایم، چیزی از خودمان نیاورده‌ایم. این همان موضع منصور حکمت نسبت به آن جنگ است!!» در حقیقت آنها نه «حقم» هستند و نه «خود را به ابلهی می‌زنند». مسئله، مصلحت سیاسی فرصت‌طلبانه خط خودشان است.

در طول دوران زندگی منصور حکمت، پنج جنگ رخ داد (جنگ عراق و ایران - ۱۹۸۰، جنگ اول خلیج فارس - به دنبال حمله به کویت ۱۹۹۱ - و جنگ دوم ۲۰۰۳، تهدیدات جنگ بین ایران و افغانستان - ۱۹۹۸، جنگ آمریکا علیه افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر - ۲۰۰۱، جنگ حزب دمکرات کردستان ایران علیه سازمان کومه له در ۱۹۸۵). او در هر یک از آنها، بر اساس شرایط آن جنگ‌ها، بستری، اهداف و ... به شکلی عینی و با اتکا به دانش سیاسی شگفت‌انگیزی، موضعی خاص اتخاذ کرد.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است: چرا از میان همه مواضع منصور حکمت در قبال جنگ‌های دیگر، فقط تجربه و موضع جنگ آمریکا علیه افغانستان را بازتولید می‌کنند؟! پشت این موضوع چیزی نهفته است! چرا موضعی را نرفتند که کمونیسم کارگری مثلاً در جنگ خلیج فارس گرفت (محکومیت جنگ آمریکا علیه عراق و الزام به توقف فوری تجاوز و دست‌نخاستن امپریالیستی آمریکا)؟! جنگ آمریکا علیه افغانستان هیچ شباهتی به جنگ کنونی ندارد. موضع منصور حکمت چنین بود: طالبان تمام ویژگی‌های یک زندگی مدنی را از جامعه افغانستان سلب کرده‌اند.

آنها گروهی منسوخ و مرتجع هستند و حتی به کار بردن کلمه «قرون وسطایی» در موردشان واژه محترمانه‌ای است. باندهای طالبان جامعه را محبوس کرده و از کشت و فروش مواد مخدر برای تداوم قدرت و حاکمیت خود ارتزاق می‌کنند. در این جامعه بی‌چارگی و ناتوان، حتی یک «حوزه پستی» برای تسهیل ارتباط بین مردم وجود ندارد. آنها سلطه‌های هستند که زنان را دقیقاً مانند حیوانات در خیابان‌ها به راه می‌اندازند: پوشیده در چادر و زیر نظر ریش‌دارانی از اعصار بربری با چوبی در دستشان!!! به همین دلیل آن موضع را اتخاذ کرد: ما در آن هنگام جنگ را محکوم نکردیم، اما به خطر انداختن جان توده‌ها را محکوم کردیم. نه تنها این، منصور حکمت گفت که بشریت باید جداً به فکر براندازی طالبان به هر وسیله ممکن باشد. هر کسی که می‌آید و این قدرت را برمی‌چیند، زیرا پس از آن چیزی زشت‌تر از آنچه طالبان انجام می‌دهد نخواهد بود. منصور حکمت گفت، اگر در ایران به قدرت برسیم، در برابر آنچه طالبان با جامعه و زنان می‌کند، دست روی دست می‌گذاریم. به محض اینکه قدرت ما مستقر شد، بر علیه آنها جنگ به راه خواهیم انداخت. ما تحمل وجود چنین قدرتی را در مرزهایمان نداریم، قطعاً سنگرهای سرخ خود را در برابر آنها خواهیم ساخت. چگونه می‌توان این کشور غارها و تورا بوراها را با جامعه ایران مقایسه کرد؟ جامعه‌ای زنده با بیش از ۹۰ میلیون انسان، با تاریخ، با مبارزات و اعتراضات میلیونی، با مدنیت، با جریان‌های سیاسی و اجتماعی زنده، با حضور جدی زن در جامعه و ... الخ. موضع منصور حکمت به آن وضعیت مشخص، یعنی دقیقاً سلطه طالبان، مرتبط است!

اما سوال اینجاست که از میان همه تاکتیک‌ها و مواضع، چرا موضع منصور حکمت و کمونیسم کارگری را در برابر جنگ آمریکا علیه طالبان برگزیدند و آن را به صورت کپی و پیست بر این وضعیت اعمال کردند؟ زیرا این به موضع و گرایش‌های سیاسی آنها خدمت می‌کند: تأیید جنگ علیه ایران. و این با جریان آنها به عنوان جریانی ملی، غرب‌گرا و به ناچار مخالف نظام، هماهنگ است! در حقیقت، موضع کمونیستی امروز در برابر جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، در ذات خود شبیه موضع جنگ خلیج فارس است، یعنی جنگ آمریکا علیه عراق.

دفاع از جنگ توسط حزب کمونیست کارگری ایران به رهبری حمید تقوایی، حمایت از آمریکا برای شش جریان قومی کرد و تجهیز آنها به اسلحه و پول به منظور دخالت زمینی - که این طرح آمریکا و اسرائیل در مقطعی از جنگ بود اما شکست خورد - و مشارکت با نیروهای ارتجاعی بورژوازی قومی در کنفرانس آزادی ایران، حزب کمونیست کارگری ایران را به یکی از نیروهای سناریوی سیاه تبدیل کرده است. تا آن صفحه جاودان تاریخ حزب و منصور حکمت را پایمال کنند که از خطر سناریوی سیاه هشدار داده بود که جامعه ایران در برابر آن مصون نیست! و برای دور کردن جامعه ایران از چنین سرنوشتی به جمع‌آوری نیروها پرداخته بود! این واقعاً جای تأسف جدی دارد.

درس جنگ خلیج فارس: کمونیسم انتزاسیونالیستی یا «ضد نظام یعنی»؟!!

بگذارید از اینکه آنها «جنگ را محکوم نمی‌کنند»، بگذریم، اما در حقیقت، از شعله‌ور شدن این جنگ به عنوان «فرصتی تاریخی» برای «سرنوشتی» نظام شادمان و سرمست هستند و به صراحت و وضوح از آن دفاع کرده‌اند. اما از آنجا که به منصور حکمت در این موضوع استناد کردند، به آنها یادآوری می‌کنم که منصور حکمت در جنگ خلیج فارس چه گفت.

ما این وضعیت را در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ تجربه کردیم. به دلیل حاکم بودن افکار و روش‌شناسی «ضدیت با نظام» بر بخش‌های نه چندان کمی از چپ، چه در عراق و چه در کردستان، توهمی رایج و قوی در میان فعالان چپ عراق در آن زمان وجود داشت، حتی اگر آشکارا آن را نمی‌گفتند یا ادعای خلاف آن را داشتند، و آن اینکه دلشان برای جنگ شاد و خرم بود، به عنوان وسیله‌ای از سر استیصال برای «رهایی از صدام» بدون هیچ شناختی از آمریکا و اهداف آن. این مسئله، سنگینی زیادی بر ذهنیت ما در آن زمان گذاشت. نقد اساسی جریان کمونیسم کارگری در آن زمان، به رهبری منصور حکمت، به تصور رایج در چپ، که عبارت بود از چگونگی بهره‌گیری از جنگ و «فرصتی» که جنگ برای پیشبرد فعالیت سیاسی کمونیستی و تقویت کمونیسم فراهم می‌کند، این بود که این تصور غیرکمونیستی، غیر انتزاسیونالیستی و اشتباه است. زیرا نگاه محلی و محدود عراقی بر آن نگاه کمونیستی و انتزاسیونالیستی حاکم شده بود.

حکمت گفت که موضع در قبال جنگ خلیج فارس نه از حمله صدام به کویت آغاز می‌شود، نه از انتقال ماس و نه از موارد دیگر، بلکه از ایستادگی در برابر جنگ از اساس آغاز می‌شود، نه از اینکه چگونه از آن برای پیشبرد مبارزه کمونیستی خود استفاده کنیم. و پرسید که آیا کسی می‌تواند برای کارگر اروپایی و آمریکایی و کارگران جهان توضیح دهد که چرا به عنوان یک کمونیست، جنگ را محکوم نکردی و در برابر آن ایستادگی نکردی؟ چرا موضع تو به عنوان یک کمونیست کارگری با موضع کارگران جهان که ده‌ها میلیون نفر در آن زمان علیه جنگ آمریکا علیه عراق تظاهرات کردند، در تضاد است؟ به همین ترتیب، ما از تقوایی و رفقایش می‌پرسیم چرا در برابر ده‌ها میلیون کارگر مخالف جنگ علیه ایران ایستادید و می‌ایستید؟ نه تنها این، بلکه شما معتقدید که ایستادگی کارگران در آمریکا علیه جنگ، ناشی از تأثیر پذیری از تبلیغات جمهوری اسلامی است؟!!

آن بحث‌ها در یک مجلد بزرگ به نام «بحث‌هایی درباره جنگ خلیج فارس» ثبت و موجود است! بنابراین مسئله، کمبود اطلاعات، غفلت، نادقتی سیاسی یا صرفاً یک اشتباه سیاسی نیست. مسئله، سنت دیگری است، برای جنبش دیگری، برای طبقه دیگری که هیچ ارتباطی با کمونیسم ندارد.

«شادمانی» از قتل خامنه‌ای و رهبران جمهوری اسلامی!

بیانیه یادشده چنین بیان می‌کند: «توده‌ها از کشته شدن مقامات جمهوری اسلامی و حمله به آن خوشحال هستند و این را با بوق ماشین‌ها، سر دادن شعارها، رقص و اشکال دیگر اعلام کرده‌اند». و خواستار «لزوم تعمیق این فضاها» است! نظام جمهوری اسلامی، نظامی غرق در قتل، جنایت، جنگ‌ها و نسل‌کشی‌ها و از خونین‌ترین نظام‌های جهان معاصر ماست و توده‌ها در زیر حاکمیت آن از گرسنگی، فقر، بیکاری، مواد مخدر و بی‌اعتنایی به ساده‌ترین حقوق و آزادی‌های مدنی، فردی و سیاسی رنج برده‌اند، این نظام، نظام اعدام‌هاست! به همین دلیل، بدون تردید می‌توان «خوشحالی» توده‌ها را از ترور رهبران این نظام جنایتکار درک کرد.

اما من جنگ را محکوم می‌کنم و ترورها را محکوم می‌کنم و ذره‌ای خوشحالی برای من ایجاد نمی‌کند. این نظام روزانه ده‌ها خامنه‌ای، شمعانی، لاریجانی و ... تولید می‌کند. من نمی‌توانم این اقدام را تأیید کنم، بلکه اساساً این روش را محکوم می‌کنم. این روشی متکبران، گستاخانه و بی‌بندوبار است.

این چه روشی است که در روابط بین‌المللی تعمیم داده می‌شود؟! به چه حقی مثلاً مادورو دستگیر می‌شود، بر اساس چه قانون یا عرفی؟! همانطور که دستگیری مادورو و صدها اقدام مشابه دیگر حق آمریکا نیست، همانطور که صدها تلاش آمریکا برای ترور کاسترو حقیقت نبود. این روش حتی ساده‌ترین معیارها، مقررات و ارزش‌های بین‌المللی در این زمینه را نیز پایمال می‌کند. نهادهای بین‌المللی برای تنظیم این روابط تلاش کرده‌اند و دهه‌ها در این زمینه قواعدی وضع کرده‌اند. ترامپ از کجا این حق را آورده که هر طور می‌خواهد و بدون حساب و کتاب عمل کند؟! خطرات حاکمیت چنین روشی برای بشریت و روابط سیاسی سالم بین کشورها فاجعه‌بار است. خطر آن برای چپ، کمونیسم و رهایی‌بخشی هزار برابر بیشتر از خطر آن برای خامنه‌ای و لاریجانی و ... است! به همین دلیل این روشی غیرقابل قبول و محکوم است.

اگر امروز با این اقدام موافقت کنی، فردا اگر آمریکا یا اسرائیل یا دیگران تصمیم به ترور رهبران کارگری بگیرند که تصمیم به استقرار سلطه شورایی در کشوری گرفته‌اند، چیزی برای گفتن نخواهی داشت. زیرا این سبک از جنایت به خامنه‌ای و اطرافیان محدود نخواهد ماند. به همین دلیل کمونیست‌ها و آزادیخواهان بیش از همه بر ضرورت رواج سنت‌های سیاسی و دیپلماتیک سالم و متمدنانه بین کشورها تأکید دارند.

متأسفانه آنچه نگرش و رفتار تقوایی و همراهنانش را در این خصوص هدایت می‌کند، نگرشی است سرشار از کوته‌بینی، احساسات عقب‌مانده، غیرسیاسی، غیرکمونیستی، منفی و انتقام‌جویانه و کینه دوزانه! بالاتر از همه اینها، کسی می‌آید و خود را با عنوان «رئیس کمپین جهانی مبارزه با اعدام» معرفی می‌کند و از محکوم نکردن «قتل خامنه‌ای و رهبران جمهوری اسلامی» سخن می‌گوید... عزیز من، فرض بر این است که تو مخالف اعدام باشی، مخالف قتل، برای هر کسی، نه مشروط به «قربانی خاص»! در سال ۲۰۰۶، حزب ما، حزب کمونیست کارگری عراق، و شما در صفوف ما بودید، «کمپین جهانی مبارزه با اعدام صدام و رهبران نظام بعثی» را سازماندهی کرد. و هیچ یک از اعضای حزب کمونیست کارگری ایران در آن زمان اعتراضی نداشت. اما آنها، با دور شدن از خط کمونیسم کارگری، دیگر آن بازدارنده‌ای که آنها را از این مواضع بازدارد، ندارند!

و برای دفاع از این موضع خود، یکی دیگر از کادرهای رهبری با بیانیه کوتاهی که منصور حکمت در آن زمان درباره قتل جلال لاجوردی نوشته، می‌آید و سخن می‌گوید از اینکه این موضع با موضع آنها در این مورد مطابقت دارد!!! چه کسی می‌خواهد با این حرف قانع شود؟! بیایید ببینیم اطلاعیه قتل لاجوردی چه می‌گوید:

« لاجوردی جلال ترور شد.

لاجوردی جلال ترور شد. لاجوردی چکیده و سمبل رژیم اسلامی بود. او عامل مستقیم قتل دهها هزار تن از شریف‌ترین و عزیزترین انسانهای زمانه، یک نسل کامل از کمونیست‌ها و آزادیخواهان ایران بود. دنیا بدون لاجوردی و بدون لاجوردی‌ها دنیای قابل تحمل‌تری است.

رژیم اسلامی رژیم لاجوردی‌ها است. رژیمی ضد بشری با پرونده بیست سال نسل کشی، بیست سال ضدیت با انسان و هر آنچه انسان است، بیست سال شکنجه و کشتار و اختناق، بیست سال تعدی به جان و حرمت مردم.

مردم ایران حکم به سرنگونی رژیم اسلامی داده‌اند. روزی که سران این رژیم، اربابان و یاران و همکاران لاجوردی، در پیشگاه مردم آزاد شده ایران به محاکمه کشیده شوند دیر نیست. آن روز تمام جهان، بر آنچه اینان با مردم کردند، خواهد گریست.

سرنگون باد جمهوری اسلامی
زنده باد، آزادی، برابری، حکومت کارگری
دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
۲۳ اوت ۱۹۹۸»

سوال این است که این موضع چه نسبتی با موضع حمید تقوایی و رفقاییش درباره جنایات قتل خامنه‌ای و کشتن رهبران جمهوری اسلامی دارد؟ چه ارتباطی بین این موضع محلی، جزئی و منفرد، یعنی ترور یکی از جلدان جمهوری اسلامی، با گستاخی و بی‌پروایی آمریکایی-اسرائیلی علیه جامعه در ایران و رها کردن دست آنها در قتل و ترورها و غرق کردن جهان در حمام‌های خون و آزاد گذاشتن دستشان برای انجام هر کاری که برای رسیدن به اهدافشان می‌خواهند، از جمله تهدید به «نابودی تمدن» وجود دارد؟! ترور لاجوردی در نهایت، قتل یکی از سران نظام است، اما آنچه اکنون می‌گذرد، رواج این روش متکبران و تعمیم آن به جهان و روابط بین‌المللی به عنوان امری عادی است. پیامدهای این امر جهانی است و سنتی فاجعه‌بار تا بی‌نهایت در روابط بین‌المللی رواج می‌دهد.

اما از آنجا که آنها منصور حکمت را به شاهد می‌آورند، من نیز منصور حکمت را به شاهد می‌آورم و نظام سیاسی و انسانی او را نشان می‌دهم. در سخنرانی‌اش در سومین کنگره حزب در سال ۲۰۰۰، با عنوان «اوضاع سیاسی در ایران و جایگاه حزب کمونیست کارگری» که به عربی ترجمه شده است، حکمت گفت: «تنها جریانی که می‌تواند آرامش، صلح و تغییر واقعی جامعه را بدون خشونت به ارمغان آورد... ما هستیم. توده‌ها این وضعیت را نمی‌خواهند. این جریانی است که مجازات اعدام را رد می‌کند و اگر ملاحظه عقل داشتند، از هم‌اکنون باید به نظر من با ما تماس بگیرند. (تشویق ممتد حاضران). یعنی فقط ما هستیم که کرامت آنها را حفظ می‌کنیم، زیرا اگر به دست توده‌های قیام‌کننده بیفتند و ما قدرتی بر آنها نداشته باشیم، آنها را در خیابان‌ها تکه‌تکه خواهند کرد.»

با در مصاحبه‌ای که مجله (خاوران) در سال ۲۰۰۰ با او انجام داد، درباره «مجازات اعدام زشت‌ترین شکل قتل عمد» چنین آمده است:

«خاوران: حزب کمونیست کارگری ایران با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و افراد جلال که در جریان رویارویی اسیر می‌شوند، وقتی مشخص شود دستشان به خون مردم آلوده است، چگونه رفتار خواهد کرد؟ منصور حکمت: در قوانینی که ما به دنبال آن هستیم و برای تحققش تلاش می‌کنیم، مجازات اعدام و حبس ابد وجود ندارد. و فرض بر این است که آن افراد به زندان محکوم شوند و برای بازپروری و اصلاحشان کار شود تا به آغوش جامعه بازگردانده شوند و کارهایی کنند که مردم از آنها بگذرند.»

منصور حکمت این چنین به مسئله می‌نگرد و با آن برخورد می‌کند. چه تفاوت فاحشی میان دو موضع: یکی عمیقاً انسانی و دیگری که هنوز غبار ارزش‌های عقب‌ماندگی، ارتجاع و تحقیر انسان از آن فرو ننشسته است. این مسائل را به گردن منصور حکمت نیندازید، او از هر آنچه شما می‌نویسید و می‌گویید مبرا است!

«درخت» جمهوری اسلامی، دیدن جهان متلاطم را از چشم می‌اندازد!

هنگامی که یکی از رفقا، اسد گلچینی، نوشت که آرزو می‌کند عظمت آمریکا و اسرائیل شکسته شود، بلافاصله کادرهایشان برآشفتنند: «متشکریم که از دیگران که افکارشان را پنهان می‌کنند، در اظهار افکار شجاع‌تری و موضع خود را به وضوح نشان دادی: هم‌راستایی با «محور مقاومت»!!! شوخی می‌کنید؟! آرزوی شکستن عظمت آمریکا و اسرائیل که منطقه را به دریایی از خون آغشته کرده‌اند، چه ربطی به «هم‌راستایی با محور مقاومت» دارد؟! درست است که جنگ آمریکا علیه ایران امروز است، اما آنچه پیگیری می‌شود کل جهان است، بازآرایی منطقه بر اساس منافع آمریکا، و این نه از طریق گفت‌وگوی دوستانه و سخن شیرین، بلکه از طریق جنگ‌ها و کشمکش‌های خونینی انجام می‌شود که بهای آن را عمدتاً بی‌گناهان می‌پردازند. به همین دلیل، بی‌جهت نیست که ترامپ از آینده کوبا سخن می‌گوید، و در حقیقت، علاوه بر محاصره بیش از سه‌چهارم قرن آمریکا علیه کوبا، در ماه‌های اخیر بزرگ‌ترین کشتار را بر توده‌های کوبا به دلیل محاصره سخت‌گیرانه تحمیل کرده‌اند. آنها به سادگی گویی از آستانه جنگ جهانی سوم سخن می‌گویند!! آنها درخت را می‌بینند و جنگل را نه. این روش و مشی آنهاست که چنین چیزی را بر آنها تحمیل می‌کند!

متأسفانه آنها به دوران پیش از ۱۹۹۱ بازگشته‌اند. در عراق، این مایه تمسخر بود که اپوزیسیون قومی-عشیره ای ما را به دفاع از صدام متهم می‌کردند، به خاطر ایستادگی‌مان در برابر جنگ آمریکا علیه عراق و محاصره اقتصادی آن. این ادعای «افتادن در آغوش محور مقاومت» به اندازه ادعای پیشین جریان‌ات قومی که ما را به «دفاع از صدام» متهم می‌کردند، در برابر نقد تاب نمی‌آورد! به همان اندازه سست و بی‌اساس است! امروز تقوایی و حزبش در همان «ردیف» کسانی مانند چلبی، حکیم، طالبانی و دیگران در ۳۵ سال پیش ایستاده‌اند، در تأیید جنگ آمریکا علیه عراق! چه موقعیت حقیری!

می‌داند چه می‌خواهد. این جریانی بورژوازی است. این جناحی از گرایش ناسیونالیستی است که خود را به چپ زده است، جناحی میلیتانت و تندرو از آن، جناحی غرب‌گرا، سکولار مدرن و به شدت مخالف اسلام سیاسی.

اگر این موضع ما در مورد این حزب در هنگام تکمیل انشعابشان بر حزب کمونیست کارگری ایران در سال ۲۰۰۶ بود، و در آن زمان برای بسیاری از نظر تحلیلی چنین به نظر می‌رسید، حالا پس از نزدیک به ۲۲ سال، می‌توانیم دلایل و شواهد واقعی و ملموس بسیاری بر این توصیف و ارزیابی خود بیفزاییم. تصور آنها از انقلاب به شدت پوپولیستی است، انقلاب «همه با هم»، نه انقلاب طبقه مشخص، نه انقلاب طبقه کارگر. این انقلاب، انقلاب جنجال‌انگیزی است، انقلاب هر معترضی به نظام جمهوری اسلامی، حتی اگر از جماعت خضر و موسوی باشد. همه چیز نزد آنها انقلاب است، کمترین سروصدایی در خیابان برایشان انقلاب است، حتی اگر «آگروز» ماشینی بترکد! بلکه، به دلیل آنچه «جنبه مثبت» (!!) در آن می‌بینند، حتی از تحرکات ناسیونالیست‌های ترک و کرد دفاع کرده‌اند، زیرا این ناسیونالیست‌ها «مخالف نظام» و خواهان سرنگونی آن هستند! برایشان مهم نیست از چه زاویه‌ای آن را می‌خواهند و چه اهدافی را دنبال می‌کنند.

این جریانی پرو غرب است: در همه سیاست‌های جنگی پشت سر غرب قرار گرفته است. از جنگ علیه لیبی حمایت کرد، آنچه در سوریه می‌گذشت را «انقلاب» نامید، در حالی که در ابتدا فقط اعتراضات عمومی مشروعی بود که غرب از آن برای مداخله نظامی شبه‌نظامیان شکل گرفته و تحت حمایت غرب استفاده کرد تا غرب در قلعه مستحکم روسیه در آنجا، یعنی سوریه، جای پای جدی پیدا کند. و از جنگ موصل به عنوان جنگی برای بیرون راندن داعش از موصل دفاع کرد، در حالی که این خود غرب بودند که داعش را آوردند، تأسیس کردند و با پول و اسلحه حمایت نمودند، و همه اینها برای تلاش هر طرف برای برکناری رقبای خود بود و هیچ ربطی به آزادسازی موصل یا «بازگشت دختران به مدارس» و غیره نداشت. و حل مسئله فلسطین را مشروط به «از بین بردن تروریسم اسلامی» دانست و مسئولیت را به طور مساوی بر دوش حماس و اسرائیل انداخت، و مسئولیت تخریب غزه را بر دوش حماس به عنوان «آغازگر» انداخت، گویی اسرائیل تمام جنایت‌های اشغال، شهرک‌سازی، آوارگی و سیاست‌های زمین سوخته را علیه فلسطینیان نزدیک به ۸۰ سال انجام می‌دهد! و گستاخی آمریکایی و تعدی به ونزوئلا را با این پرسش غیرمعصومانه توجیه می‌کند که «ضرر برکناری یک دیکتاتور چیست؟!» و در جنگ اوکراین از غرب علیه روسیه دفاع کرد، و تمام صحبت‌های کادراهایش حول «فاشیسم پوتین» می‌چرخد، و بدین ترتیب از آمریکا و غرب چهره‌ای سفید نشان می‌دهند! و اینک موضع آنها در قبال جنگ آمریکا-اسرائیل علیه ایران.

به همین دلیل، با توجه به ماهیت سیاسی و اجتماعی حزب حمید تقاوی، موضعش قابل پیش‌بینی و قابل درک بود و ما جز این انتظاری نداشتیم.

اول ماه مه ۲۰۲۶
اصل مطلب به زبان عربی است

واضح است که بیرون کشیدن دست جریان ما، با نقش خاص کوروش مدرسی، از این جماعت، باعث شد آنها به سرعت به سوی این سرنوشت سقوط کنند. آنچه زمانی خط قرمز بود، امروز زیر پا گذاشتن آن عادی شده است! در آن زمان شعار «نه آمریکا نه صدام» را نمی‌پذیرفتیم، زیرا این جنگ آمریکا علیه جامعه در عراق بود، اما امروز گرایش سیاسی آنها تبدیل شده به «آری به آمریکا نه به خامنه‌ای». همانطور که توضیح دادم، این جنگ به وجود یا بقای جمهوری اسلامی مربوط نیست، بلکه به چیز دیگری مربوط است.

پوپولیسم صرف!...

در مصاحبه‌ای که شبکه «کانال جدید» در ۵ آوریل انجام داد، حمید تقاوی در برابر مخالفان جنگ چنین گفت: «بخش بزرگی از توده‌ها نگران‌اند، و به حق، که جنگ تمام شود و جمهوری اسلامی در قدرت بماند. قطع اینترنت توسط دولت دلیل بر این است که توده‌ها مخالف دولت هستند نه مخالف جنگ!»

سوالی که اولاً مطرح می‌شود این است: آیا نمی‌توان توده‌ها هم مخالف دولت باشند و هم مخالف جنگ؟! این دو قطبی سازی، بدون تردید هیچ مبنای واقعی ندارد. از سوی دیگر، از چه زمانی احزاب سیاسی بر اساس آنچه توده‌ها می‌گویند حرکت می‌کنند؟! یعنی توده‌ها به حمید تقاوی خط می‌دهند؟! تمام تاریخ احزاب چیز دیگری می‌گوید. احزاب بر اساس طبقات شکل می‌گیرند، و با تکیه بر سنت اجتماعی و فکری مشخص (ناسیونالیستی، دینی، لیبرالی، سوسیالیستی و غیره)، احزاب خود را تأسیس می‌کنند و سیاست‌های خود را بر اساس آن تصور به جامعه عرضه می‌کنند و از آنجا می‌کوشند جامعه را به سوی افق‌های خود بکشانند و جایگزین خود را تحقق بخشند! مانند سایر احزاب، حزب تقاوی نیز می‌کوشد جامعه را به سمت گرایش و افق سیاسی خود که عبارت است از دفاع از جنگ به عنوان وسیله‌ای برای برکناری نظام جمهوری اسلامی، سوق دهد. و از این طریق، با این پوپولیسم و سخن از اینکه اکثریت توده‌ها خواهان جنگ هستند، می‌خواهد به سیاست خود مشروعیت ببخشد، نه بیشتر! حال و روز او مانند ناسیونالیست‌ها، قوم‌گرایان و ... دیگر بورژواهای حيله‌گر است که می‌کوشند جهان را با عباراتی مانند «ستم به شیعیان»، «اکثریت شیعه»، «آزار کردها» و غیره حقانیت خود را ثابت کنند!

اما سؤال دیگری مطرح می‌شود، تاریخ مملو از توهّمات واهی توده‌ها و کارگران است، چرا که توده‌ها دوره‌های طولانی به دنبال هیئت‌های جمهوری اسلامی، صدام، جمال عبدالناصر و افق‌های سیاسی آنها که برای جامعه ترسیم کرده بودند، دیدند. پس چگونه می‌توان برای اتخاذ یک سیاست به آنها استناد کرد؟! این پوپولیسم صرف است که تقاوی از سال‌های اولیه سیاسی خود به آن مبتلا شده، منصور حکمت برای دهه‌ها آن را به حاشیه راند، و با رفتن او، دوباره از بند رها شد!

ماهیت حزب کمونیست کارگری ایران

موضع در قبال جنگ جاری از خلأ ناشی نشده است. نه عدم وضوح دید است، نه توهمی گذرا، بلکه جنبشی سیاسی آگاه، مشخص و

کارگران کمونیست!

حزب ما، سنگر اتحاد و تشکل حزب
شما است. حزب را از آن خود کنید!

نينا را در شبکه‌های اجتماعی زیر دنبال کنید:

سایت نينا
radioneena.com
ساوند کلود
soundcloud.com/radio-neena
اینستاگرام
instagram.com/radioneena
تلگرام
https://t.me/RadioNeenna
فیسبوک
facebook.com/radioneena

hekmatist.com

تماس با حزب



@Hekmatistx

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti@gmail.com

حکمتیست هفتگی

سر دبیر: فواد عبداللهی

برابری

برابری، یعنی نه فقط برابری حقوقی و قانونی، نه فقط برابری شهروندان جامعه از هر قوم و نژاد و جنسیت، بلکه برابری در امکانات مادی در دسترسی به ابزاری های ارتقا و شکفتن استعداد های فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداری جامعه خود، برابری در بهره مندی از محصولات مادی و معنوی کار و تلاش اجتماعی و برابری در مبارزه برای فائق آمدن بر هر عقب ماندگی و کمبود، برابری که تنها با در هم کوبیدن مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی و قرار دادن وسایل تولید و ثروت جامعه در مالکیت جمعی و اشتراکی کلیه انسان های سهم در فعالیت اجتماعی حاصل میشود.

